

بررسی جهانی شدن دموکراسی و تأثیر آن بر صلح و امنیت بین‌الملل

هادی احتشامی*

استادیار گروه حقوق موسسه آموزش عالی کار قزوین

(تاریخ دریافت: ۱۵/۱۱/۱۵ - تاریخ تصویب: ۱۵/۱۲/۹)

چکیده:

دموکراسی‌الگویی نوین است که سازمان ملل متحد، دولت‌ها و ملت‌ها در دهه پایانی قرن بیستم و آغاز سده جدید برای پرهیز از جنگ، خونریزی و استقرار صلح و امنیت بین‌المللی مورد توجه قرار داده‌اند. نیاز به شناخت ابعاد مختلف موضوع انگیزه پژوهش حاضر، تحت عنوان «بررسی جهان شدن دموکراسی و تأثیر آن بر صلح و امنیت بین‌المللی است».

سوالات پژوهش عبارتند از:

- ۱- آیا جهانی شدن دموکراسی موجب صلح و امنیت بین‌المللی خواهد شد؟
 - ۲- آیا جهانی شدن دموکراسی موجب تحول برخی اصول حقوق بین‌الملل خواهد شد؟
- در ارتباط با سوال اول، وظایف و عملکرد ارکان مختلف سازمان ملل و اقدامات دولت‌های بزرگ مطالعه شده و بررسی‌ها نشان می‌دهد که رویکرد غالب در سازمان ملل متحد این است که دموکراسی یکی از پایه‌های اساسی تأمین صلح و امنیت پایدار بین‌المللی است. در سوابق اقدامات شورای امنیت سازمان ملل ملاحظه می‌شود که این شورا به دلیل نقض دموکراسی در برخی از کشورها، آن را نقض صلح تلقی کرده و به استناد مقررات فصل هفتم منشور، اقداماتی توصیه‌ای و اجرایی کرده است. اما به منظور پاسخ به سوال دوم، به روند تحولات در مفاهیم سه‌گانه «اصل حق تعیین سرنوشت ملت‌ها»، «اصل عدم استفاده از زور در روابط بین‌الملل» و «اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها» در اثر جهانی شدن دموکراسی باید پرداخته و چنین به نظر می‌رسد که زمینه‌های تحول این مفاهیم به واسطه برخی اقدامات دولت‌ها، سازمان ملل متحد و دیوان بین‌المللی دادگستری و دکتترین، در حال شکل‌گیری است. هرچند جبهه مخالفین در سطح بین‌المللی قابل توجه است.

واژگان کلیدی:

جهانی شدن - دموکراسی - صلح و امنیت

مقدمه

جنگ، نقض فاحش حقوق بشر، منازعات قومی - نژادی، جنگ‌های داخلی عمده‌ترین عواملی هستند که صلح و امنیت بین‌المللی را در دو قرن ۲۰ و ۲۱ به مخاطره افکنده‌اند. در مقابل، جامعه بین‌المللی در برخورد با رویدادهای فوق‌الذکر و به منظور جلوگیری از حوادث مشابه در آینده اقداماتی از جمله ایجاد و گسترش سازمان‌های بین‌المللی، به ویژه سازمان ملل متحد، دادگاه‌های بین‌المللی، مانند نورنبرگ، توکیو، یوگسلاوی سابق و رواندا، تشکیل دیوان کیفری بین‌المللی صدور ده‌ها قطعنامه از سوی مجمع عمومی و شورای امنیت ملل متحد و غیره کرده است.

در رویکرد دموکراتیزاسیون ریشه جنگ، ناامنی و مناقشات در جهان، فقدان دموکراسی است، به واقع دموکراسی ضرورت زمان است و جهان امروز به سوی آن پیش می‌رود. پیوند میان صلح و دموکراسی نخستین بار در گزارش پطروس غالی دبیرکل اسبق سازمان ملل متحد تحت عنوان «دستورکاری برای صلح» در سال ۱۹۹۲ و سند مکمل آن در سال ۱۹۹۵ مطرح شد. در این سند بین‌المللی، حکومت قانون و استقرار دولت‌های دموکراتیک در کشورها لازمه تحقق صلح در جهان ارزیابی شده بود. سران دولت‌ها در اعلامیه هزاره، اعلام کردند که از هیچ تلاشی برای ترویج دموکراسی و تقویت حکومت قانون، فروگذار نخواهند کرد و تصمیم می‌گیرند که توانایی همه کشورها را برای اجرای اصول و شیوه‌های دموکراسی ... را تقویت نمایند.

شورای امنیت سازمان ملل متحد هم که مسئولیت اصلی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را برعهده دارد، برقراری صلح در کشورها را با روند دموکراسی پیوند زده است. به طور مثال، آن شورا طی قطعنامه‌های شماره ۸۴۱ در ژوئن ۱۹۹۲ و شماره ۱۵۴۶ در ژوئن ۲۰۰۴ اعاده حکومت قانونی در هائیتی و استقرار دولت دموکراسی در عراق را به نحوی با صلح و امنیت بین‌المللی مرتبط کرده است.

این مقاله در پی پاسخگویی به دو سوال اصلی است. اول آنکه، آیا با گسترش دموکراسی در سطح جهان، صلح و امنیت بین‌المللی (با تأکید بر نقش سازمان ملل) تامین خواهد شد؟ دوم اینکه، آیا جهانی شدن دموکراسی مستلزم تحول در برخی اصول حقوقی بین‌المللی است؟ در این پژوهش کلید واژه‌های اصلی عبارتند از جهانی شدن، دموکراسی، صلح و امنیت و منظور از هر یک از این کلیدواژه‌ها به شرح زیر است:

- «جهانی شدن» فرایندی است که طی آن اجزاء مختلف و پراکنده جهان حرکتی به سوی هم دارند به طوری که مرزهای حقوقی، سیاسی، انسانی، اقتصادی و فرهنگی گذشته به طور روزافزون در جهان واحد و یکپارچه ادغام می‌شوند.

- «دموکراسی» روشی است معین برای رسیدن به نتایج نامعین. براساس این روش حکومت بدون خونریزی و از طریق انتخابات مستمر تعویض می‌شود. آزادی اقلیت و مخالف برای همیشه تضمین می‌گردد، قدرت توزیع می‌شود، حکومت حق مردم و مبتنی بر رای آنان است. اگر شهروندان نظام فکری و اجتماعی خاصی را نخواهند آن نظام با خواسته مردم صحنه را ترک خواهد کرد.

«صلح و امنیت» حد و مرزی خاص ندارند و معمولاً در کنار هم به کار می‌روند. مقصود ما در این پژوهش از «صلح و امنیت» وضعیتی است که اولاً جنگ بصورت پایدار از صحنه نظام بین‌المللی حذف شود و ثانیاً همکاری متقابل در ابعاد مختلف در حد امکان جایگزین شود.

جهانی شدن دموکراسی و تأثیر آن بر صلح و امنیت بین‌المللی با تأکید بر نقش سازمان ملل

در این فصل چهار محور بررسی می‌شود: ۱- بررسی ماده ۳۹ منشور ملل متحد و عوامل مختل‌کننده صلح و امنیت بین‌المللی؛ ۲- زمینه‌های موثر در کمک به تقویت فرایند صلح در سطح جهان و نقش دموکراسی؛ ۳- دموکراسی در ساختار سازمان ملل متحد؛ ۴- اقدامات به عمل آمده در جهت گسترش دموکراسی در چارچوب سازمان ملل متحد.

۱. بررسی ماده ۳۹ منشور ملل متحد و عوامل مختل‌کننده صلح و امنیت بین‌المللی

ماده ۳۹ منشور ملل متحد مقرر کرده است: «شورای امنیت وجود هرگونه تهدید علیه صلح، نقض صلح، یا عمل تجاوز را احراز و توصیه‌هایی خواهد کرد یا تصمیم خواهد گرفت که برای حفظ یا اعاده صلح و امنیت بین‌المللی به چه اقداماتی برطبق مواد ۴۱ و ۴۲ باید مبادرت شود» (عباسی، ۱۳۸۰، ص ۴۲).

هدف از وضع ماده ۳۹ که به شورای امنیت اجازه داده است برای استقرار صلح و امنیت بین‌المللی به اقداماتی دست بزند، این بوده که از نظر سیاسی، نظامی در پهنه گیتی پدید آید و به هیچ عنوان منظور این نبوده است که عدالت حاکم شود یا موازین حقوق بین‌الملل دقیقاً اجرا گردد (فلسفی، مجله تحقیقات حقوقی، ش ۸: ص ۴۳). در این راستا، آنتونیو کاسسه (دادستان دیوان کیفری بین‌المللی) معتقد است اشتغال اصلی سازمان ملل متحد پاسداری از حقوق یا عدالت نیست، بلکه حفظ صلح جهانی است (کاسسه، ص ۴۴).

ماده ۳۹ منشور به طور مشخص سه عامل را مختل‌کننده صلح دانسته است: «تهدید علیه صلح»، «نقض صلح» و «عمل تجاوز».

شورای امنیت مطابق ماده ۳۹ منشور ملل متحد تنها در صورت تحقق مفاهیم فوق حق مداخله دارد. به عبارت دیگر، شورای امنیت بارها اعلام داشته وقتی بحرانی بین‌المللی است که خطری بالفعل برای صلح بین‌المللی باشد، نتیجتاً زمانی شورا بحرانی را در چارچوب فصل هفتم منشور رسیدگی می‌کند که چنین شرطی حاصل شده باشد (فلسفی، ص ۶۲). علی‌رغم اینکه شورا باید یکی از شرایط ماده ۳۹ را احراز کند لیکن هیچ معیار عینی مشخص برای تفکیک سه مفهوم بکار رفته در ماده ۳۹ وجود ندارد. در این رابطه شورای امنیت و در حقیقت اعضای دائمی آن که مفسر صلح و امنیت بین‌المللی هستند، مرجع تشخیص «تهدید بر صلح»، «نقض صلح» و «عمل تجاوز» می‌باشند. پس تنها معیاری که شورا در انجام وظایفش به آن متکی است، اراده‌ای است که خود در محکوم کردن یا دفع عوامل ناقض صلح به صورت قاطع یا ملایم ابراز می‌دارد و نهایتاً دریافت این معانی و درک ماهیت نظام امنیت مشترک بین‌المللی تنها از طریق تحلیل محتوای چنین اراده‌ای میسر خواهد بود (فلسفی، ص ۱۰۲ و ۱۰۳).

با توجه به آزادی اراده شورای امنیت در حیطه ماده ۳۹ منشور ملل متحد ملاحظه می‌گردد که آن شورا بعضاً وارد عرصه‌هایی شده است که سابقاً آنها را در صلاحیت دولت‌های عضو تلقی می‌کرده و از هرگونه اقدام در آن موارد خودداری کرده است.

با توجه به کلی بودن مفاهیم مندرج در ماده ۳۹ منشور، شورای امنیت در مقدمه قطعنامه‌ای که صادر می‌کند و یا در متن آن به این نکته تصریح نمی‌نماید که اختلاف یا بحران مورد نظر مصداق کدامین مفهوم مندرج در ماده ۳۹ است، از این رو حکم خود را در چارچوب فصل هفتم صادر می‌نماید (سادات میدانی، ۱۳۸۱، ص ۱۹). عمده‌ترین علت این اقدام شورا اختلاف نظر اعضای دائمی شورای امنیت بر سر تعیین نوع اختلاف می‌باشد.

از زمان تشکیل سازمان ملل متحد تا سال ۱۹۸۹، شورای امنیت تنها در شش مورد قطعنامه الزام آور در خصوص نقض صلح یا عمل تجاوز صادر نموده است که عبارتند از: فلسطین (قطعنامه ۵۴ در سال ۱۹۴۷)، گُره (قطعنامه ۸۲ در سال ۱۹۵۰)، رودزیا (قطعنامه‌های شماره ۲۲۱، ۲۳۲، ۲۵۲، ۲۷۷، ۳۱۴، ۳۸۸، ۴۰۹)، آفریقای جنوبی (قطعنامه ۴۱۸)، فالکلند (قطعنامه ۵۰۲) و ایران و عراق (قطعنامه ۵۹۸) (مورفت، ۱۳۷۰، ص ۶۱۹).

در ماده ۳۹ منشور از سه اصطلاح استفاده شده و تاکنون تعریف حقوقی مشخص از آنها ارائه شده است. مجمع عمومی سازمان ملل متحد در قطعنامه مورخ ۱۴ دسامبر ۱۹۷۴ به شماره ۳۳۱۴ با «اجماع» به تعریف «تجاوز» مندرج در ماده ۳۹ اقدام کرد. لازم به ذکر است، که این قطعنامه لازم الاجرا نیست و تنها می‌تواند راهنمای عمل شورای امنیت باشد. نویسندگان منشور به این علت از تعریف صریح تجاوز خودداری کرده‌اند که ارگان‌های صالح بتوانند با توجه لازم به اوضاع و احوال خاص به تبیین آن پردازند. نویسندگان منشور معتقد بودند که

ماهیت تجاوز فقط در صورت رویارویی با واقعیتی عینی آشکار می‌گردد و عناصر سازنده مفهوم تجاوز در منشور به طور پراکنده وجود دارد و شورای امنیت می‌تواند آن را در یافتن مفهوم تجاوز هدایت کند. بنابراین، نویسندگان منشور به انعطاف پذیر بودن مفهوم تجاوز توجهی عمیق داشتند (فلسفی، ش ۸: ص ۷۹).

ماده ۱ قطعنامه مذکور، تجاوز را کاربرد نیروی مسلح توسط یک دولت علیه حاکمیت، تمامیت ارضی، یا استقلال سیاسی دولتی دیگر، یا کاربرد آن از دیگر راه‌های مغایر منشور ملل آن چنان که در این تعریف آمده است (فلسفی، همان: ص ۱۹۷)، تعریف می‌نماید. تعریف مذکور قاعده کلی را بیان می‌کند که دامنه‌ای وسیع دارد. ماده ۳ قطعنامه به تبیین اقدامات تجاوزکارانه پرداخته است: الف - تهاجم، یا حمله نیروهای مسلح یک دولت به سرزمین دولت دیگر یا هرگونه اشغال نظامی ناشی از چنان حمله‌ای، یا هرگونه ضمیمه سازی سرزمین یک دولت یا قسمتی از آن با استفاده از زور؛ ب - بمباران سرزمین یک دولت توسط نیروی مسلح دولتی دیگر، یا کاربرد هر نوع سلاح توسط یک دولت علیه سرزمین دولتی دیگر؛ ج - محاصره بنادر یا سواحل یک دولت توسط نیروهای مسلح دولت دیگر؛ د - حمله نیروهای مسلح یک دولت به نیروهای زمینی، دریایی یا هوایی یا ناوگان‌های هوایی یا دریایی دولتی دیگر؛ ه - استفاده یک دولت از نیروهای مسلح مغایر با شرایط مورد توافق با دولتی دیگر که در سرزمین آن مستقر شده‌اند یا دوام حضور آن نیروها در این سرزمین پس از پایان مدت مورد توافق؛ و - استفاده از سرزمین دولت دیگر به منظور انجام اقدامی تجاوزکارانه علیه دولتی ثالث؛ ز - اعزام دسته‌ها، گروه‌ها، نیروهای نامنظم یا مزدوران مسلح توسط یا از جانب یک دولت به منظور انجام عملیات مسلحانه علیه دولت دیگر با آن چنان شدتی که در زمره اقدامات، فهرست شده بالا قرار گیرند، یا درگیر شدن قابل ملاحظه دولت مزبور در آن عملیات.

ماده ۴ عنوان کرده است که فهرست مندرج در ماده ۳ تمامی موارد تجاوز نیستند و شورا می‌تواند اقدامات دیگری را در قالب تجاوز احراز نماید.

«تهدید صلح» به همان اندازه «تجاوز» معنا و مفهوم وسیعی دارد. صلح و امنیت بین‌المللی ممکن است در اثر عوامل مختلفی به مخاطره بیفتد از جمله اختلافات میان دولت‌ها و بحران‌های داخلی کشورها.

اصولاً تهدید علیه صلح، مسأله‌ای موضوعی است و قاعدتاً فاقد آثار مسأله حکمی می‌باشد و بنابراین زمانی می‌توان آن را از نظر حقوقی بررسی کرد که بتوان ماهیت آن را با توجه به واقعه‌ای عینی روشن ساخت و این امر زمانی ممکن است که شورای امنیت، به عنوان رکن صلاحیتدار، پس از بررسی بحران یا اختلاف، عناصر مادی یا معنوی تهدید علیه صلح را مشخص نماید.

با این توضیحات به طور کلی می‌توان گفت که نقض اصول و قواعد حقوق بین‌الملل، عنصر حقوقی تهدید به شمار می‌آید. به همین علت، سازمان ملل متحد هر بار که وضعیتی را برای صلح مخاطره آمیز اعلام کرده عدم مشروعیت عوامل موجود آن را نیز یادآور شده است (فلسفی، همان: ص ۶۹).

بنابراین «تهدید علیه صلح» در چارچوب ماده ۳۹ وضعیتی است که به طور موثر صلح را به خطر انداخته و دارای دو ویژگی باشد: مخاطره «انفجار آمیز» و نتیجه «نقض تعهدی بین‌المللی» است (فلسفی، همان: ص ۶۰).

شعبه استیناف دیوان بین‌المللی یوگسلاوی سابق اظهار داشت: «... تهدید علیه صلح بیشتر مفهومی سیاسی است ولی تصمیم در این خصوص که چنین تهدیدی وجود دارد، صلاحیتی بدون محدودیت نیست چراکه حداقل در چارچوب محدودیت‌های اهداف و اصول منشور باقی می‌ماند (Dusko Tadic, Para 29).

پس از جنگ سرد شورای امنیت وضعیت‌های مختلف را که به نقض گسترده حقوق مربوط بشر می‌بودند به عنوان «تهدید علیه صلح» احراز کرد. به طور مثال، شورای امنیت تصمیم گرفت که سرکوب‌های اقلیت‌های کرد و شیعه از سوی دولت عراق و جریان آوارگان ناشی از این عملیات به کشورهای همسایه، تهدیدی علیه صلح قلمداد گردد. همچنین جنگ داخلی سومالی که تلفات جانی سنگین و خسارات مادی گسترده در برداشت، تهدید علیه صلح محسوب شده است. نقض شدید حقوق بشر دوستانه بین‌المللی در مخاصمه یوگسلاوی سابق ایجادکننده وضعیت تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی شناخته شد. به علاوه تعدادی از جنگ‌های داخلی مانند جنگ‌های لیبیا، هائیتی و آنگولا به عنوان تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی احراز گردید. در مورد هائیتی اقدام شورای امنیت بی‌سابقه و منحصر به فرد بود. قضیه هائیتی نه دارای زمینه‌های مشخصی از به مخاطره افتادن صلح و امنیت بین‌الملل طبق تعریفی که از رویه قبلی شورا به دست می‌آمد بود و نه اینکه الزاماً و انحصاراً از دریچه‌ای که صلح و امنیت بین‌المللی مورد توجه شورا واقع شده، بود. مضاف بر اینکه، شورای امنیت تصمیم به اتخاذ اقدامات اجرایی و تحریم اقتصادی هائیتی تحت فصل هفتم منشور گرفت، اقدامی که در موارد آشکار تهدید و نقض صلح و امنیت بین‌المللی نیز به سادگی مورد تجویز شورا قرار نگرفته بود. در قضیه لاکروبی عدم تحویل دو نفر مظنون به دخالت به بمب‌گذاری در هواپیمای پان امریکن، تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی قلمداد شد. بعدها تروریسم بین‌المللی تبدیل به یکی از مصادیق دائمی تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی شد و حتی برخی از قطعنامه‌های شورا از آن به عنوان جدی‌ترین تهدیدات علیه صلح و امنیت بین‌المللی

شد و حتی برخی از قطعنامه‌های شورا از آن به عنوان جدی‌ترین تهدیدات علیه صلح و امنیت بین‌المللی یاد نموده‌اند (سادات میدانی، ۱۳۸۱: ۱۹ و ۲۲-۲۳).

با توجه به این قطعنامه‌ها و رویه شورای امنیت و اختیار وسیع این رکن در تفسیر و توسیع مفهوم «تهدید علیه صلح» می‌توان گفت که این مفهوم قابلیت تفسیر وسیع دارد و می‌تواند شامل موارد متعدد دیگر در آینده شود.

«نقض صلح» سومین اصطلاحی است که در ماده ۳۹ منشور به کار رفته است. این مفهوم دارای معنی عام در ماده (۱) ۱ منشور می‌باشد. در این بند به نحوی به «سایر اعمال ناقض صلح» اشاره شده که به تعبیری می‌توان جنگ و تجاوز را از جمله موارد خاص آن قلمداد نمود. به همین جهت، هانس کلسن، تخلف از کلیه تعهدات بین‌المللی را نقض صلح دانسته است (فلسفی، همان: ص ۷۱).

شورای امنیت و مجمع عمومی ملل متحد در قطعنامه‌های خود با توجه به انعطاف مفهوم «نقض صلح» بندرت از این عبارت استفاده کرده است. از جمله این موارد نادر می‌توان به قضیه کره اشاره کرد. در این خصوص شورای امنیت در غیبت اتحاد جماهیر شوروی (سابق) با تصویب قطعنامه ۲۵ ژوئن ۱۹۵۰ از کشورهای عضو سازمان ملل متحد درخواست کرد که دولت کره جنوبی را در عقب راندن نیروهای مهاجم یاری دهند (فلسفی، همان: ص ۷۱).

همان طوری که ملاحظه گردید و در رویه شورای امنیت هم قابل توجه و تکیه می‌باشد. توسعه دموکراسی در جهان می‌تواند در قالب یکی از مفاهیم ماده ۳۹ قرار گیرد و سازمان ملل متحد را وادار به اقدام کند.

آنچه از اهمیت ویژه برخوردار است، اقدام ملل متحد در ایجاد زمینه‌های لازم جهت گسترش امنیت بین‌المللی، از جمله گسترش دموکراسی است. در قسمت بعد به این مهم می‌پردازیم.

۲. زمینه‌های موثر در کمک به تقویت فرایند صلح در سطح جهان و نقش دموکراسی

برای بررسی زمینه‌های موثر در تقویت فرایند صلح جهانی، لازم است گزارش دبیرکل وقت ملل متحد (پطرس پطرس غالی) تحت عنوان «دستور کاری برای صلح، دیپلماسی پیشگیری استقرار و حفظ صلح» که در جلسه مورخ ۳۱ ژانویه ۱۹۹۲ توسط سران شورای امنیت به تصویب رسید، بررسی شود.

گزارش دبیرکل بعد از جنگ سرد تهیه و ارائه شده است و به نظر دبیرکل با خاتمه جنگ سرد، سازمان ملل متحد می‌تواند به وظیفه اصلی خود که حفظ صلح و امنیت بین‌المللی است، به‌طور واقعی عمل کند. به نظر او، بسترسازی صلح و برقراری امنیت بین‌المللی در دوران پس از جنگ سرد بسیار مهم است. در دوران پس از جنگ سرد، «رژیم‌های خودکامه جای خود را

به نیروهای دموکراتیک‌تر و دولت‌های تأثیرپذیرتر داده‌اند. شکل، گستره و شدت این فرایندها از آمریکای لاتین تا آفریقا، اروپا و آسیا فرق میکند ولی در عین حال به اندازه‌ای مشابه است که از یک پدیده جهانی حکایت می‌کند (گزارش دبیرکل ملل متحد: ص ۵).

در ۱۹۹۴ میلادی، گزارش دیگری از دبیرکل ملل متحد، تحت عنوان «دستور کار برای توسعه» (مجمع عمومی سازمان ملل متحد، ۱۹۹۴: گزارش ش ۴۸/۹۳۵/الف) انتشار یافت. تهیه این گزارش براساس قطعنامه شماره ۴۷/۱۸۱ مورخ ۲۲ دسامبر ۱۹۹۲ مجمع عمومی از دبیرکل خواسته شد. او «به منظور جمع آوری گسترده‌ترین نظرات درباره موضوع توسعه از تمامی کشورهای عضو و نیز از همه سازمان‌ها و برنامه‌های نظام ملل متحد» (همان: ص ۱) خواستار ارائه نظراتشان گردید. این گزارش براساس گزارش‌های دریافتی دبیرکل از منابع متعدد می‌باشد. با توجه به گستردگی این منابع می‌توان مدعی بود که گزارش دبیرکل نظر اکثریت جامعه جهانی است.

در این گزارش، «توسعه یک حق اساسی بشر است» و «مطمئن‌ترین بنیان برای صلح» می‌باشد. به شکلی که «بدون توسعه امکان صلح پایدار وجود ندارد». از نظر دبیرکل عوامل توسعه پایدار عبارتند از: اقتصاد، محیط زیست، عدالت و دموکراسی.

دبیرکل اسبق ملل متحد معتقد بود، «هرچند دموکراسی تنها وسیله دستیابی به حکومت بهتر نیست، ولی تنها وسیله قابل اطمینان است». زیرا دموکراسی امکان مشارکت وسیع مردم را فراهم می‌کند و تامین‌کننده مشروعیت سیاسی دولت هاست. مشروعیت سیاسی موجب خواهد شد که توانایی دولت جهت اجرای سیاست‌ها و وظایف خود به نحو موثر و کارا تقویت شود. دموکراسی با تامین مسیرهایی جهت مشارکت مردم در تصمیمات، دولت را به مردم نزدیک می‌کند.

سومین سند مهم بین‌المللی، که به زمینه‌های صلح و به خصوص دموکراسی پرداخته است. «اعلامیه هزاره سازمان ملل متحد» (United Nations: Millennium Declaration) است. اعلامیه هزاره سازمان ملل متحد در اجلاس هزاره که از ۶ تا ۸ سپتامبر ۲۰۰۰ در نیویورک تشکیل شده بود، به تصویب رسید. این اعلامیه منعکس‌کننده نقطه نظرات سران ۱۴۷ کشور و دولت و در مجموع ۱۹۱ ملت می‌باشد. در این اعلامیه هم نیازهای واقعی مردم سراسر دنیا و هم همگرایی قابل توجه دیدگاه‌های دولت‌ها نمایان است.

ارزش‌های بنیادین ضروری روابط بین‌الملل در قرن ۲۱ در این اعلامیه عبارتند از: آزادی، برابری، هبستگی، بردباری، احترام به طبیعت و مسئولیت مشترک (مرکز اطلاعات سازمان ملل متحد در تهران، اعلامیه هزاره ملل متحد، ۱۳۷۹: ص ۳ و ۴). در مبحث آزادی «حکومت‌های مردم سالار و مشارکتی

بر مبنای اراده مردم، تامین کننده حقوق مربوط به آزادی به بهترین وجه» توصیف شده است (همان: ص ۲).

عملکرد بین‌المللی موید این امر است که غالب عملیات‌های حفظ صلح متضمن استقرار دموکراسی و حمایت از حقوق بشر است. این رویکرد ملل متحد را می‌توان به خصوص از ۱۹۹۱ به بعد در آنگولا، موزامبیک، السالوادور و کامبوج (غالی، ۱۳۷۷، ص ۲۹۱) ملاحظه کرد. همچنین سازمان ملل متحد، برای دستیابی به صلح و توسعه پایدار، اقدام به در اختیار قرار دادن معاضدت‌های انتخاباتی واقعی برای دولت‌های متقاضی کرده است. دبیرکل ملل متحد از ۱۹۹۲ «واحد معاضدت انتخابی» را در سازمان ملل متحد ایجاد کرد و در کمتر از سه سال ۶۰ درخواست از جانب کشورهای عضو دریافت نمود (همان). از سوی دیگر، این سازمان با اقدامات داوطلبانه برای حل بحران‌های سیاسی یا اجتناب از وقوع حوادثی که امکان به مخاطره انداختن دموکراسی و حقوق بشر را فراهم می‌سازد، مشارکت کرده است. نهایتاً به تازگی سازمان ملل متحد در استفاده از وسایل تنبیهی برای دفاع از حقوق بشر و دستاوردهای دموکراسی تردید نمی‌کند (همان). اقدامات سازمان ملل متحد در حمایت از دموکراسی در منشور ملل متحد منعکس شده است. احترام به حقوق بشر و آزادیهای اساسی از اهداف و وظایف آن سازمان است و ارکان مختلف آن (مجمع عمومی، شورای امنیت، شورای قیمومیت و شورای اقتصادی - اجتماعی) حق صدور قطعنامه و توصیه‌نامه در زمینه چگونگی رفتار دولت‌ها با اتباعشان و رعایت آزادی‌های سیاسی و نظایر آن را دارند و از این طریق می‌توانند بر رژیم سیاسی یک کشور و نوع آن موثر واقع گردند. بنابراین، اقدامات مربوطه سازمان ملل، دخالت در امور داخلی کشورها محسوب نمی‌شود. بخصوص آنکه نقض اصول حقوق بشر و آزادی‌های اساسی و وجود رژیم‌های سیاسی غیرمسئول و دیکتاتور، پایه اساسی تهدید بر صلح و امنیت بین‌المللی است (هنجی، ص ۱۳۶).

تحول برخی اصول حقوق بین‌الملل در پرتو جهانی‌شدن دموکراسی

بررسی‌های به عمل آمده نشان می‌دهد که برخی مفاهیم اصول حقوق بین‌الملل، مانند «اصل حق تعیین سرنوشت ملت‌ها»، «اصل عدم استفاده از زور در روابط بین‌الملل» و «اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها» در اثر تحولات مربوط به جهانی‌شدن دموکراسی متحول شده‌اند. در این بخش تحولات مربوطه بررسی خواهند شد.

۱. اصل حق تعیین سرنوشت ملت‌ها

ماده ۱ منشور ملل متحد تحت عنوان «مقاصد و اصول» به بیان اهداف سازمان ملل متحد پرداخته است. بند دوم این ماده «توسعه روابط دوستانه در بین ملل بر مبنای احترام به اصل تساوی حقوق و حق تعیین سرنوشت مردم...» را بیان می‌کند. مواد ۵۵ و ۵۶، (ب) ۷۳ و (ب) ۷۶ نیز به این اصل اشاره دارند. همچنین میثاق جامعه ملل، میثاق حقوق مدنی و سیاسی و میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در ماده ۱ به این اصل اشاره کرده‌اند. نیز اعلامیه‌های صادره از سوی مجمع عمومی ملل متحد، تحت عنوان «اعلامیه اعطای استقلال به کشورها و مردم مستعمره» (A/8082, Res 2625, 24 Oct 1970) و «اعلامیه طول حقوق بین‌الملل در رابطه با روابط دوستانه و همکاری میان دولت‌ها در چارچوب منشور ملل متحد» (A/Res/5/4, 14 Dec 1960) از جمله اسناد بین‌المللی می‌باشند که به اصل مذکور اشاره دارند.

آنچه مسلم است اصل تعیین سرنوشت ملت‌ها در قلمرو ضداستعماری تبلور یافته و در عمل نیز همین قلمرو مورد استناد و استفاده قرار گرفته است. دیوان بین‌المللی دادگستری در دو قضیه به بررسی اصل مذکور پرداخته است و روند بررسی‌های مرتبط با استعمارزدایی می‌باشند. این دیوان در نظر مشورتی ۱۹۷۱ در خصوص وضعیت نامیبیا (سیفی، همان: ص ۲۵۳) و سپس در نظریه مشورتی ۱۹۷۵ راجع به صحرای غربی تاکید می‌نماید که «اصل تعیین سرنوشت ملت‌ها از اصول مسلم حقوق عرفی بین‌المللی است که اعمال آن مستلزم بیان آزادانه اراده واقعی ملت‌ها است و از این جهت می‌تواند به همه وضعیت‌های استعماری مورد استناد پایان بخشد». بنابراین، برداشت دیوان از این اصل، ناظر بر جنبه خارجی آن است و جنبه داخلی آن تا به حال مورد بررسی واقع نشده است. رویه سازمان ملل نشان می‌دهد که در حق تعیین سرنوشت ملت‌ها در مقابل دولت استعماری مورد حمایت قرار می‌گرفتند و از این جهت مداخلاتی صورت می‌گرفت و حمایت‌های سیاسی و اقتصادی دیگر کشورها از ملت‌های تحت سلطه استعماری یا تبعیض نژادی، نه تنها مغایر حقوق بین‌الملل نبوده بلکه مورد تشویق نیز واقع می‌شده است (سیفی، ص ۲۵۳ و ۲۵۴).

حال این پرسش مطرح است که با پایان یافتن عصر استعمار، آیا کاربرد اصل تعیین سرنوشت نیز در حقوق بین‌الملل پایان می‌یابد یا با توجه به عام بودن مفهوم آن می‌تواند در عرصه‌های جدید مورد استفاده قرار گیرد.

«کاسسه» معتقد است: «تعیین سرنوشت داخلی به معنی حکومت خودگردانی عمومی نیست بلکه عبارتست از: الف - حق انتخاب حکومت و اعمال همه آزادی‌هایی که این انتخاب را ممکن می‌سازد (آزادی بیان، انجمن‌ها و غیره)، ب - این حق که آن حکومت پس از انتخاب از وفای مردمی برخوردار بوده و سرکوب گر یا مستبد نباشد» (گودوینگیل، ۱۳۷۹، ص ۱۳ و ۱۴).

«آرچاگا»، قاضی و رئیس سابق دیوان دادگستری بین‌المللی، از جمله کسانی است که به تفسیر موسع از این اصل معتقد است. به اعتقاد وی اصل تعیین سرنوشت ملت‌ها اصلی عام و دارای اطلاق است و همه ملت‌ها را دربرمی‌گیرد و می‌تواند به عنوان معیار سنجش مشروعیت دولت‌های حاکم بر کشورها عمل نماید (سیف، همان، ص ۲۵۸).

روندی جدید در خصوص تحول مفهوم حق تعیین سرنوشت ملت‌ها قابل مشاهده است و آن تحول از مفهوم دولتی و عمدتاً ناظر بر جنبه خارجی این اصل به سوی مفهوم ملت و جنبه داخلی آن. شناخته شدن «اصل مشارکت عمومی» در حقیقت نشان‌دهنده این تحول است. این اصل ناشی از حمایت بین‌المللی از حقوق بشر در چند دهه گذشته می‌باشد. این تحول ناظر بر جنبه داخلی تعیین سرنوشت و اداره امور جامعه است. اسناد زیر مویید مبانی حقوقی این اصل می‌باشد:

۱- ماده ۲۵ میثاق حقوق مدنی و سیاسی مقرر کرده است: «هر شهروند باید از این حق و فرصت برخوردار باشد که بدون هیچ‌یک از تبعیضات مذکور در ماده ۲ و بدون محدودیت‌های غیرمعقول: (الف) در اداره امور عمومی مستقیماً یا از طریق نمایندگان که آزادانه انتخاب شده‌اند، شرکت کند؛ (ب) در انتخابات ادواری واقعی که از طریق رأی‌گیری همگانی، مساوی و مخفی که ضامن بیان آزادانه اراده انتخاب‌کنندگان است، رای بدهد و انتخاب شود؛ (ج) براساس شرایط عمومی یکسان، بتواند به مناصب عمومی کشور خود نائل شود. این ماده از بند ۳ ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر نشأت گرفته است.^۱

۲- ماده ۱۳ منشور آفریقایی حقوق بشر و مردم، ماده ۲۳ کنوانسیون میان آمریکایی حقوق بشر و کنوانسیون اروپایی حقوق بشر به آزادی‌های اساسی که بنیاد عدالت و صلح در جهان می‌باشند و می‌توانند با استقرار دموکراسی سیاسی مؤثر به نحو احسن حفظ شوند تأکید می‌نماید.

۳- در خصوص بی‌نظمی‌ها و هرج و مرج‌های موجود در انتخابات سال ۱۹۸۶ مکزیک شکایاتی چند در کمیسیون میان آمریکایی حقوق بشر مطرح گردید. این شکایات مثبت نقض اعمال آزادانه حقوق سیاسی بودند. یعنی حقوقی که در پیمان ۱۹۶۹ «سان خوزه» مقرر شده بود. دولت مکزیک مدعی بود که کمیسیون به دلیل اصل حاکمیت ملی و حق تعیین سرنوشت صلاحیت ندارد در مورد روند انتخابات این کشور تصمیمی اتخاذ کند. کمیسیون، این استدلال را نپذیرفت و نظر داد که مکزیک با امضا و تصویب کنوانسیون ۱۹۶۹ بر این

۱. اساس و منشاء حکومت اراده مردم است. این اراده باید بوسیله انتخاباتی ابراز گردد که از روی صداقت و بطور ادواری صورت می‌پذیرد. انتخابات باید عمومی و با رعایت مساوات باشد و با رأی مخفی یا طریقه‌ای نظیر آن انجام گیرد که آزادی رأی را تأمین نماید.

امر گردن نهاده است که جنبه‌هایی از صلاحیت داخلی‌اش مورد قضاوت ارگان‌هایی قرار گیرد که برای حمایت از آن حقوق شناخته شده ایجاد شده‌اند: «در خصوص برخی حقوق، کمیسیون میان کشورهای آمریکایی حقوق بشر نیز دارای این حق بررسی است که آیا برگزاری انتخابات ادواری و واقعی با رأی‌گیری همگانی، مساوی و مخفی در چارچوب تضمین‌های لازم صورت گرفته است تا بتوان نتیجه آن انتخابات را تجلی اراده عمومی تلقی کرد. علاوه بر این باید احراز کرد که آیا رأی‌دهندگان می‌توانند در صورت لزوم به طور مؤثر علیه روند انتخاباتی که آنها آن را متقلبانه، مغشوش و بی‌ضابطه تلقی می‌کنند، یا این امر که روند مذکور حق دسترسی یکسان به مناصب عمومی کشور را نادیده گرفته است دادخواهی کنند (گودوین گیل، ص ۱۵ و ۱۶).

۴- گزارش سال ۱۹۸۵ دبیرکل در خصوص «حق مشارکت عمومی»: در سال ۱۹۸۳ کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد از دبیرکل درخواست کرد که مطالعه تحلیلی و جامعی در مورد «حق مشارکت عمومی» در اداره جامعه انجام دهد. این گزارش در سال ۱۹۸۵ به کمیسیون ارائه شد. در نتیجه‌گیری این گزارش آمده است: «به نظر نمی‌رسد که حق مشارکت در اداره جامعه در ابعاد وسیع خود تحت اسناد الزام‌آور بین‌المللی در حقوق بین‌الملل استقرار یافته باشد. از سوی دیگر، تعدادی از متون و اسناد حقوقی با درجاتی مختلف از حیث آثار و اهمیت حقوقی وجود دارند که در آنها عناصری از این حق مورد تصریح واقع شده است. بعضی از این متون تا حد زیادی جامع و همه‌جانبه‌اند» (United Nations, 1984: 36)

... با توجه به مراتب گفته شده، می‌توان گفت که اصل تعیین سرنوشت ملت‌ها با شناخته شدن «حق مشارکت عمومی» به سوی حق تعیین سرنوشت داخلی یا همان حق مشارکت عمومی در تصمیم‌گیری سیاسی و اقتصادی در کشورها متحول گردیده است و این امر می‌تواند در مقابل کشورهایهایی که ناقض اصول دموکراسی در داخل کشور خود می‌باشند مورد استناد قرار گیرد. این واقعیت را باید افزود که استقرار مفهوم جدید از حق تعیین سرنوشت در حال گذراندن مراحل ابتدایی خود است و هنوز الزام حقوقی و حدود و ثغور آن مبهم می‌باشد.

۲. اصل عدم مداخله

در این مبحث هدف اصلی آن است که مشخص شود آیا اصل عدم مداخله (Non-Intervention) با ادعای گسترش دموکراسی استثناء‌پذیر است یا خیر؟ در صورت وجود استثناء بر این اصل، آیا می‌توان برای گسترش دموکراسی از زور استفاده کرد؟ در این رابطه خواه ناخواه، موضوع عدم کاربرد زور در روابط بین‌الملل مطرح خواهد شد و در حقیقت در

این مبحث دو اصل «عدم مداخله» و «عدم به‌کارگیری زور در روابط بین‌الملل» (Non-use of force) در مواجهه با جهانی شدن دموکراسی مورد بررسی قرار خواهند گرفت. «پروفسور شارل روسو» در تعریف «مداخله» بیان داشته است: «نفوذ یک کشور در امور داخلی یا خارجی کشور دیگر است برای واداشتن آن کشور به انجام یا عدم انجام عملی یا پرداخت خاص. کشور مداخله‌گر با اعمال انواع فشار اعم از سیاسی، اقتصادی، روانی، نظامی و... می‌کوشد نظر خود را تحمیل نماید» (صفایی، ۱۳۶۷، ص ۸ و ۹). «لوئی کاوآره» نیز در خصوص مداخله می‌گوید: «مداخله نفوذ کشوری در امور داخلی کشور دیگر برای تحصیل اراده خود بر آن کشور می‌باشد» (همان).

«اپنهایم»، استاد برجسته حقوق بین‌الملل «در این رابطه معتقد است» دخالت عبارت است از اقدام و دخالت متجاوز (با زور و قلدری) از سوی دولتی در امور دولت دیگر به منظور حفظ و یا برهم زدن شرایط و نظام اشیاء در آن کشور (شفیعی، ۱۳۷۵، ص ۳۹۴ و ۳۹۵). دائرةالمعارف حقوق بین‌الملل عمومی مداخله را «نفوذ همراه با فشار یک کشور در امور داخلی یا خارجی کشور دیگر می‌داند که اداره حاکم کشور مورد مداخله را نقض کرده و هدف آن وادار کردن کشور به رفتار خاص می‌باشد». (Encyclopedia of Public International Law, vol.3, p. 223) بنابراین «مداخله» دارای عناصری به شرح زیر است: ۱- نفوذ در امور کشور مستقل دیگر؛ ۲- اجبار؛ ۳- هدف از مداخله تحمیل اراده مداخله‌گر می‌باشد؛ ۴- دخالت برخلاف مقررات حقوق بین‌الملل و تنها برای اجرای مقاصد سیاسی باشد (اکبری، ۱۳۷۸، ص ۲۲۳).

بند ۷ از ماده ۲ منشور سازمان ملل متحد «مداخله» را ممنوع کرده است. هیچ یک از مقررات مندرج در این منشور، ملل متحد را مجاز نمی‌دارد در اموری که ذاتاً جزء صلاحیت داخلی هر کشوری است دخالت نماید و اعضا را نیز ملزم نمی‌کند که چنین موضوعاتی را تابع مقررات این منشور قرار دهند لیکن این اصل به اعمال اقدامات قهری پیش‌بینی شده در فصل هفتم لطمه وارد نخواهد آورد (عباسی، ۱۳۸۰). این ماده بیان‌کننده اصل معروف «عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها» می‌باشد. ممنوعیت ذکر شده در این اصل هم شامل سازمان ملل متحد و هم شامل دولت‌ها (به صورت انفرادی یا دسته‌جمعی) می‌گردد. همچنین بند ۷ ماده ۲ محدوده اعمال اصل عدم مداخله را مشخص کرده است و آن را شامل اقدامات قهری پیش‌بینی شده در فصل هفتم نمی‌داند یا به عبارت دیگر سازمان ملل متحد را مجاز شمرده تا رکن صالح آن (شورای امنیت) با توسل به فصل هفتم و اعمال اقدامات قهری از شمول اصل مذکور خارج شود.

در بررسی اسناد حقوقی، عملکرد دولت‌ها، رویه قضایی دیوان بین‌المللی دادگستری و نظریات حقوقدانان می‌توان دریافت که در مواجهه با این اصل، دو جریان فکری کاملاً مقابل

یکدیگر شکل گرفته‌اند. جریان اول تلاش دارد تا اصل دوم مداخله را به طور کامل پشتیبانی کند و هرچه بیشتر استثناء وارد بر این اصل را محدود نماید. همچنین، جریان فکری دیگری مطرح است که سعی دارد با گسترش شمول استثناء مندرج در ماده (۷) ۲ با توسل به «مداخله بشردوستانه» بر حیطه اختیارات سازمان ملل متحد و بعضاً دولت‌های دیگر بیفزاید.

الف - بررسی دیدگاه اول: برخی از حقوقدانان معروف، مداخله بشردوستانه را نامشروع و برخلاف حقوق بین‌الملل می‌دانند، از آن جمله می‌توان به «برونلی»، «باروت» و «اکهرست» اشاره کرد. آنها در ارزیابی قواعد حقوق بشر و سایر مقررات حقوق بین‌المللی، اولویت را به اصل حفظ صلح و عدم توسل به زور می‌دهند و معتقدند هدف‌های دیگر مانند حفظ و حراست از حقوق بشر به عنوان سازوکارهایی برای حفظ و تداوم صلح مطرح شده است، لذا کاربرد زور و نقض صلح را به منظور اجرای قواعد حقوق بشر قانونی می‌دانند (بیگدلی، ۱۳۸۰، ص ۱۰).

رویه قضایی بین‌المللی نیز در راستای نظرات این گروه شکل گرفته است. مهمترین پرونده قضایی مطروحه در دیوان بین‌المللی دادگستری، دعوای نیکاراگوئه علیه آمریکا می‌باشد. در آوریل ۱۹۸۴ دولت نیکاراگوئه طی دادخواستی به دیوان بین‌المللی دادگستری، دولت آمریکا را به عنوان مسئول فعالیت‌های نظامی و چریکی که در آن کشور علیه دولت مرکزی جریان دارد معرفی نمود. نیکاراگوئه آمریکا را متهم ساخت به استخدام، تربیت، تسلیح، تشویق، حمایت و رهبری عملیات نظامی و شبه نظامی علیه آن کشور و همچنین مین‌گذاری بنادر، حمله به تأسیسات نفتی، تشویق اعمال مخالف اصول حقوق انسانی به فشارهای اقتصادی و غیره.

دیوان بین‌المللی دادگستری در ۲۷ ژوئن ۱۹۸۶، اقدام به صدور رأی ماهیتی می‌نماید. این رأی را می‌توان در بخش‌های مختلف از جمله «رابطه حقوق بین‌الملل عرفی و قراردادی»، «حق دفاع مشروع انفرادی یا دسته‌جمعی»، «حاکمیت ملی»، «حقوق بین‌الملل انسانی»، «قواعد ناظر بر توسل به نیروی نظامی» و «اصل عدم مداخله» مشاهده نمود (فیوضی، ۱۳۶۶، ص ۱۴۶-۱۵۵).

دیوان در خصوص اصل عدم مداخله معتقد است: «این اصل، هر کشور یا گروهی از کشورها را منع می‌کند از اینکه به طور مستقیم یا غیرمستقیم در امور داخلی یا خارجی کشور دیگر مداخله کنند. بنابراین، موضوع مداخله ممنوع از اموری است که اصل حاکمیت کشورها به هر کشوری اجازه می‌دهد که آزادانه درباره آنها تصمیم بگیرد. چنین است انتخاب نظام سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و تعیین روابط خارجی مداخله هنگامی نامشروع است که درباره انتخاب این امور که باید آزاد بماند، وسایل اجبار بکار رود. این اجبار که از عناصر تشکیل دهنده مداخله ممنوع و حتی جوهر آن است، خصوصاً در مورد مداخله با اعمال زور، آشکار است. اعم از اینکه به صورت مستقیم یک عمل نظامی باشد یا به صورت غیرمستقیم با

حمایت از فعالیت‌های مسلحانه براندازی یا تروریستی در داخل کشور دیگر انجام شود... قطعنامه ۲۶۲۵ مجمع عمومی اینگونه کمک را، هنگامی که اعمالی در سرزمین کشور دیگر انجام شده متضمن تمدید یا اعمال زور باشد، در حکم اعمال زور از سوی کشور کمک‌کننده می‌داند. بنابراین، چنین عملیاتی هم با توجه به اصل عدم بکارگیری زور و هم برطبق اصل عدم مداخله، ممنوع است» (ICJ Rep, 1987: 205).

در این رأی دیوان بین‌المللی دادگستری، ضمن تأیید نقض شدید حقوق بشر در نیکاراگوئه توسل به زور را برای حفظ و تعیین این حقوق غیرمجاز می‌داند. از نظر دیوان در اسناد حقوق بشر نحوه و چگونگی حفظ و تعیین این حقوق، از قبیل بازرسی و نظارت معین شده و راه برخورد با موضوع، کاربرد زور نیست، که این خود می‌تواند موجب ایراد صدمه و خسارت‌های فراوان شود (مقتدر، ۱۳۷۸، ص ۲۴۹).

در عملکرد کشورها مشاهده می‌شود که اصل ممنوعیت مداخله مورد توجه بوده است. از جمله می‌توان به قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۱۹۶۵ اشاره کرد. در این قطعنامه اعلام شده است که هیچ کشوری حق ندارد به هر دلیلی که می‌خواهد باشد، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم در امور داخلی یا خارجی کشور دیگری مداخله کند. در سال ۱۹۸۱ این مجمع پا را فراتر نهاد و بعد از حکومت مداخله از آن نتیجه گرفت که دولت‌ها موظفند از سوءاستفاده و دگرگون کردن مسایل مربوط به حقوق بشر به منظور مداخله در امور داخلی دیگر کشورها اجتناب کنند (گیوم، ۱۳۸۰، ش ۴).

ب - دیدگاه دوم: همانطوری که گفته شد، عده‌ای با عنایت به استثناء مندرج در بند ۷ ماده ۲ منشور، معتقدند که می‌توان با ادعای امور بشردوستانه به امور داخلی کشورها مداخله کرد. از نظر آنها مداخله بشردوستانه عبارتست از: «دخالت یک یا چند کشور یا سازمان بین‌المللی در امور داخلی کشور دیگر به منظور حمایت از حقوق اساسی بشر» (اسکندری زنجانی، مجله سیاست خارجی، ۱۳۸۲، س ۷، ش ۱). مبنای حقوق مداخله بشردوستانه چنین اعلام شده است: از آنجایی که دولت‌ها در مواد ۵۵ و ۵۶ منشور سازمان ملل متحد متعهد شده‌اند که اقدام‌های عملی لازم را برای دستیابی و انجام هدف‌های سازمان درباره اصول مربوط به حقوق بشر به عمل آورند. بنابراین اقدام نظامی برای حمایت از جان و حقوق افراد در کشورهای دیگر با هدف‌های سازمان ملل و با تعهد دولت‌ها در مواد ۵۵ و ۵۶ منشور هماهنگی کامل دارد. تعهد دولت‌ها برای نگرهبانی از حقوق اساسی افراد مهم‌تر از تعهدشان برای احترام به تمامیت ارضی و حاکمیت سیاسی دولت‌های دیگر است. اما نظر به اینکه این اقدام برای حفظ تعهد مهم‌تر و اساسی‌تری درباره حقوق بشر انجام می‌گیرد، اقدامی غیرقانونی نیست.

با توجه به مفهوم قابل تغییر صلاحیت ملی و اختیاری که سازمان ملل در مبحث مداخله در امور داخلی دارد، می‌توان استنباط کرد که سازمان ملل متحد می‌تواند برخی از امور مانند دموکراسی را با توجه به تحولات منجر به جهانی شدن آن به عنوان مبنایی قرار دهد که در امور داخلی کشورها دخالت نماید. هرچند نمی‌توان هم‌اکنون به عنوان حقوق نافذ و لازم‌الاجرا (Hard law) دانست بلکه بیشتر شبیه به حقوق نرم و در حال شکل‌گیری (Soft law) می‌باشد البته قواعد حقوق بین‌المللی، رویه دولت‌ها و آراء دیوان بین‌المللی دادگستری در جهت عکس این جریان شکل گرفته است.

در ماده ۵۶ منشور، دولت‌ها متعهد شده‌اند که اقدامات لازم را به تنهایی و با همکاری خود سازمان برای انجام این هدف‌های انسانی، اقتصادی و فرهنگی در درون جامعه سیاسی خویش انجام دهند و در هر صورت هیچ دولتی خودسرانه دارای چنین مسئولیت و حقی برای نظام و اجرای این وظایف در درون جامعه سیاسی دیگر نیست. حتی اگر هر دولتی را متعهد به تأمین موارد مندرج در ماده ۵۶ منشور فرض کنیم، بازهم تنها وظیفه دولت‌ها در انجام این تعهد، همکاری ... در سطح بین‌المللی با دول دیگر است و این تعهد مجوزی برای به‌کارگیری زور و دخالت نظامی نمی‌باشد.

همچنین اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاق‌های بین‌المللی درباره حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، میثاق بین‌المللی درباره حقوق مدنی و سیاسی، اعلامیه تهران، کنوانسیون‌های مربوط به منع تبعیض نژادی به هرگونه و هر شکل، کنوانسیون مجازات کشتار جمعی، کنوانسیون حقوق سیاسی زن، اعلامیه اعطای استقلال به کشورهای مستعمره و مردم آن و بسیاری از حقوق قراردادی بین‌المللی متضمن تعهد دولت‌ها در اجرای حقوق بشر می‌باشند. اما با تمام اهمیت آنها، هیچکدام از این اسناد و مهم بین‌المللی حقی برای دولت‌ها در کاربرد زور جهت اجرای حقوق بشر به شرح مندرج در این اسناد نمی‌باشد. از سوی دیگر قطعنامه‌هایی از سوی سازمان ملل هم کاربرد زور و هم دخالت در امور داخلی دولت‌های دیگر به طور کلی قدغن شده است. قطعنامه‌های شماره ۳۳۱۴ (۱۹۷۴) مجمع عمومی درباره تجاوز در ماده ۵ اعلام می‌دارد: «هیچ‌گونه انگیزه سیاسی، اقتصادی نظامی یا انگیزه و مداخله دیگر نمی‌تواند موجب توجیه تجاوز باشد.» قطعنامه شماره ۲۶۲۵ (۲۴ اکتبر ۱۹۷۰) مجمع عمومی درباره اصول حقوق بین‌المللی درباره روابط دوستانه و همکاری بین دولت‌ها طبق منشور سازمان ملل نیز در این زمینه اعلام داشته است که هیچ دولتی به تنهایی و یا با چند دولت دیگر حق ندارد در امور داخلی و خارجی کشور دیگر دخالت نماید. بنابراین دخالت نظامی و یا هرگونه دخالت دیگر به هر شکل که باشد و یا تهدید علیه شخصیت دولت

و یا سازمان های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن تجاوز به حقوق بین‌الملل تلقی می‌گردد (شفیعی، همان: ص ۳۹۸ و ۳۹۹).

مطالعه دخالت در امور داخلی دولت ها حاکی از جبهه‌گیری اکثر کشورهای جهان در مقابل این اعمال می‌باشد. به طور مثال در دسامبر ۱۹۸۹ دولت آمریکا به کشور پاناما یورش نظامی کرد. رئیس جمهور آمریکا علت آن را «استقرار دموکراسی و رژیم مبتنی بر انتخابات آزاد و مردمی در پاناما؛ حمایت از کانال پاناما، حمایت از جان اتباع آمریکایی مقیم آن ... تسلیم نوریگا، رئیس جمهوری پاناما به دادگاه برای رسیدگی به اتهام وی درباره قاچاق مواد مخدر (همان، ص ۴۲۰) اعلام می‌کند. این تجاوز در دستور کار جمع عمومی و شورای امنیت قرار می‌گیرد و مجمع در قطعنامه ۲۹ دسامبر خود با ۷۵ رأی موافق در برابر ۲ رأی مخالف و ۴۰ رأی ممتنع از عمل دولت آمریکا به عنوان تجاوز آشکار به حقوق بین‌الملل اظهار تأسف می‌کند.

به‌هرحال مهم‌ترین اثر ایجاد حق مداخله، با توجه به اختیارات وسیع شورای امنیت در تفسیر بند ۷ ماده ۲ و ماده ۳۹ منشور، قابلیت سوءاستفاده بسیار آن می‌باشد. به طوری که نظام بین‌المللی به سوی اعمال ترور توسط دولت های قدرتمند و تحمل آن توسط قدرت‌های ضعیف می‌گردد.^۱ و اکثر حقوقدانان با این نظر موافق هستند. در این رابطه استدلال خردمندانه یکی از حقوقدانان بین‌المللی در دخالت‌های نظامی بشردوستانه جالب است. کشورهای دیگر از بوی جنازه‌هایی که از کشور همسایه بلند شده و به مشامشان رسیده، آزرده‌اند، اما اگر بویایی آنها این‌گونه حساس است، پس چرا کوشش نمی‌کنند تا این بوی ناپسند را با عطر خوش رفتار نیک برطرف سازند؟ آنها می‌گویند بوهای ناپسند فضا را آلوده کرده است، اما برای پیشگیری از این امر راه‌حلی ساده وجود دارد و آن برقراری قرنطینه و قطع هرگونه رابطه با دولتی که قوانین انسانی را نقض کرده است. بجای انتخاب این راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز آن کشورها بر کاربرد زور، تیر و گلوله می‌پردازند. اما مسلماً گلوله تعداد جنازه‌ها را کمتر نمی‌کند و نمی‌تواند فضایی را که از بوی آن جنازه‌ها آلوده شده است، پاک سازد (شفیعی، همان، ص ۴۲۲).

از آنچه گفته شد می‌توان استنباط کرد که کفه ترازو به نفع مخالفین مداخله بشردوستانه به هر دلیلی از جمله دموکراسی می‌باشد. لیکن موارد مداخله بشردوستانه که توسط سازمان ملل انجام شده است را نمی‌توان نادیده گرفت. پس می‌توان گفت که مداخله بشردوستانه با ادعای گسترش دموکراسی هرچند یک قاعده حقوقی نشده لیکن در حال شکل‌گیری است و چنانچه

1- Casses, A. "Exiniwia ius oritur: Are we moving towards international legitimation of forcible humanitarian countermeasures in the world community?" [www.egil.org/ Journal, Vol.1, No.1, com.htm](http://www.egil.org/Journal, Vol.1, No.1, com.htm).

دولت‌ها در مقابل این‌گونه عملیات سکوت کنند، خود بنیانگذار یک عرف عام بین‌المللی خواهد شد. در هر صورت جامعه بین‌المللی استفاده از زور را به عنوان ابزاری برای مداخله بشردوستانه و به بهانه دموکراسی برنمی‌تاباند.

نتیجه

در این مقاله دو پرسش اساسی مطرح بوده است: اول اینکه «آیا با گسترش دموکراسی در سطح جهان، صلح و امنیت بین‌المللی (با تأکید بر نقش سازمان ملل متحد) تأمین خواهد شد؟» و دوم آنکه «آیا جهانی شدن دموکراسی مستلزم تحول در برخی اصول حقوقی بین‌المللی است؟»

به منظور پاسخگویی به پرسش‌های فوق، در فصل اول به مهم‌ترین منبع حقوق بین‌الملل یعنی منشور سازمان ملل متحد رجوع شده و ماده ۳۹ آن در رابطه با سه عامل مختل‌کننده صلح یعنی «تهدید علیه صلح»، «نقض صلح» و «عمل تجاوز» با استناد به قطعنامه‌های صادره از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد مورد تجزیه قرار گرفت و در ادامه گزارش‌های دبیرکل وقت سازمان ملل بررسی گردید. همچنین ارکان سازمان ملل متحد شامل مجمع عمومی شورای امنیت و شورای اقتصادی و اجتماعی براساس وظایف و به لحاظ اهمیت دموکراسی و تأثیر آن، صلح و امنیت بین‌المللی به موضوع دموکراسی نیز پرداخته‌اند.

ملاحظه شد که رویکرد سازمان ملل متحد در خصوص گسترش دموکراسی در سه جهت عمده هدایت شده است که شامل رفتار آن سازمان در مقابله با کودتاها، معاضدت انتخاباتی و سیاست صندوق بین‌المللی پول می‌باشد.

در قسمت دوم به روند تحولات در مفاهیم سه گانه «اصل حق تعیین سرنوشت ملت‌ها» و «اصل عدم مداخله» و «اصل عدم استفاده از زور در روابط بین‌الملل» پرداخته و منشاء پیدایش این اصول، دکترین‌ها و اسناد و منابع حقوق بین‌المللی و مؤثر در تحول مفاهیم فوق‌الذکر مورد بررسی قرار گرفت. از بررسی‌های فوق نتایج زیر حاصل شده است:

۱- در بررسی سوابق اقدامات شورای امنیت سازمان ملل متحد می‌توان اقداماتی را ملاحظه نمود که شورا به دلیل نقض دموکراسی در برخی از کشورها، آن را نقض صلح تلقی کرده و مطابق مقررات فصل هفتم منشور (مواد ۴۱ و ۴۲) اقدامات توصیه‌ای و اجرایی، از جمله اقدام نظامی، نموده است. لذا می‌توان گفت که از دید شورای امنیت، نقض دموکراسی می‌تواند به عنوان نقض صلح در نظر گرفته شود که به معنای ارتباط جدید میان دموکراسی و حفظ صلح و امنیت بین‌المللی است.

۲- با نگرشی به سه سند مهم بین‌المللی که از سوی دبیرکل وقت سازمان ملل متحد و با جمع‌آوری نظرات کشورهای عضو آن سازمان تهیه و منتشر شده است، به اهمیت دموکراسی، ارتباط آن، حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و وظیفه سازمان ملل متحد در گسترش آن به منظور تأمین هدف اصلی سازمان ملل متحد اشاره گردیده است.

۳- ساختار سازمان ملل متحد نشان می‌دهد که این سازمان تشکیلاتی را به منظور گسترش دموکراسی تدارک دیده است. به عبارت دیگر، موضوع دموکراسی در سازمان ملل متحد امری نهادی است.

۴- بررسی‌های به عمل آمده نشان می‌دهد که تاکنون برخی از اصول حقوق بین‌الملل متأثر از دموکراسی بوده‌اند. هرچند این اصول به یک شکل و میزان تحت تأثیر نبوده‌اند.

نخستین اصل مورد بررسی، «اصل حق تعیین سرنوشت ملت‌ها» بوده است. این اصل در مواد (۲) ۱، ۵۵، ۵۶، (ب) ۷۳ و (ب) ۷۶ منشور ملل متحد آمده است. اسناد متعدد و معتبر بین‌المللی دیگری هم به این اصل تأکید کرده‌اند. در بررسی تاریخی ملاحظه شد که منشاء ایجاد این اصل، به جریان مقابله با سلطه استعماری بازمی‌گردد که پس از پایان دوران استعمار، در دهه ۶۰، سؤال اساسی این بود که آیا اصل تعیین سرنوشت بازهم کاربرد دارد یا خیر؟ یعنی این اصل با سلب موضوع منتفی گردیده یا کماکان موضوعیت دارد؟ در این رابطه برخی از حقوقدانان اعتقاد دارند که اصل تعیین سرنوشت ملت‌ها، اصلی عام و دارای اطلاق است و همه ملت‌ها را دربرمی‌گیرد و می‌تواند به عنوان معیار سنجش مشروعیت دولت‌های حاکم بر کشورها عمل نماید و نهایتاً بررسی‌ها نشان داد که مفهوم حق تعیین سرنوشت ملت‌ها از مفهوم حق تعیین سرنوشت ملت‌ها از منشاء دولتی و عمدتاً ناظر بر جنبه‌های خارجی آن به سوی مفهوم ملت و جنبه داخلی آن تحول یافته است و این تحول موجب شناسایی «حق مشارکت عمومی» شده است. در این مفهوم اصل، مذکور می‌تواند در مقابل کشورهایی که ناقض اصول دموکراتیک در داخل کشور خود می‌باشند، مورد استفاده قرار گیرد. البته باید این واقعیت را افزود که مفهوم جدید از اصل حق تعیین سرنوشت ملت‌ها در حال گذار از مرحله ابتدایی و خرد است و هنوز الزام حقوقی و حدود و نفوذ آن در مفهوم جدید مبهم می‌باشد.

دومین اصل مورد بررسی، تحول در مفهوم «اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها» (اصل عدم مداخله) و «اصل عدم توسل به زور در روابط بین‌الملل» بود. اصل عدم مداخله در ماده (۷) ۲ و اصل عدم توسل به زور در ماده (۴) ۲ منشور آمده است. در خصوص اصل عدم مداخله دو جریان فکری متفاوت در قبال آن شکل گرفته که جریان اول در جهت تقویت عدم مداخله و محدود کردن استثناء مندرج در پایان ماده (۷) ۲ منشور می‌باشد و جریان دوم در جهت تفسیر موسع از استثناء مندرج در آن ماده و محدود کردن اصل عدم مداخله به نفع

دخالت دولت ها و سازمان ملل متحد تحت عنوان «مداخله بشردوستانه» شکل گرفته است. هر دو جریان فکری، اساس نظریه خود را به مقررات بین‌المللی، آراء مشورتی و تدافعی دیوان بین‌المللی دادگستری و عملکرد دولت‌ها مبتنی می‌نمایند. از بررسی این دو دیدگاه می‌توان استنباط کرد که گرایش بین‌المللی به نفع مخالفین مداخله بشردوستانه به هر دلیلی از جمله دموکراسی است. لیکن عملکرد سازمان ملل متحد و برخی دولت‌ها تحت عنوان مداخله بشردوستانه جهت ایجاد، اعاده و تحکیم دموکراسی را می‌توان به عنوان مراحل شکل‌گیری عرف بین‌المللی دانست.

همچنین تاکنون جهانی شدن دموکراسی نتوانسته تحولی در مفهوم «اصل عدم توسل به زور» ایجاد نماید، ولی به نظر می‌رسد تا حدودی زمینه‌های این تحول به وجود آمده است.

منابع و مأخذ:

الف . فارسی:

۱. عباسی ، علیرضا ، امیر چیتیان، محسن حریری، (۱۳۸۰)، منشور سازمان ملل متحد و اساس‌نامه دیوان بین‌المللی دادگستری، نشر به‌دید.
۲. فلسفی ، هدایت‌ا...، ۱۳۷۰ «شورای امنیت و صلح جهانی»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۸.
۳. کاسسه ، آتونبو ، حقوق بین‌الملل در جهانی نامتحد، دکتر مرضی کلانتریان، دفتر خدمات حقوق بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران.
۴. فلسفی ، هدایت‌ا... ، همان، ص ۱۰۲ و ۱۰۳. رک: ژان مارک سورل، سازمان ملل متحد و حل بحران‌های بین‌الملل، ابراهیم بیگزاده، (۱۳۷۶)، مجله کانون وکلا، شماره ۱۲، تهران. همچنین رک: فریده شایگان، (۱۳۸۰)، شورای امنیت سازمان ملل متحد و مفهوم صلح و امنیت بین‌المللی، دانشگاه تهران.
۵. سادات میدانی ، سیدحسن ، (۱۳۸۱)، بررسی صلاحیت قانون‌گذاری شورای امنیت با تأکید بر تصمیمات شورا پس از جنگ سرد، پایان‌نامه برای اخذ درجه کارشناسی ارشد، حقوق بین‌الملل در دانشگاه تهران.
۶. مورفت ، سالی ، (۱۳۷۰)، اهمیت قطع‌نامه‌ها و توهای شورای امنیت و ارتباط آنها با شرایط موجود، بهرام مستقیمی، مجله سیاست خارجی، شماره ۳.
۷. فلسفی هدایت‌ا...، ۱۳۷۰ شورای امنیت و صلح جهانی، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۸.
۸. ترجمه فارسی قطعنامه تعریف تجاوز: فلسفی، هدایت‌ا...، همان، ص ۱۹۷.
۹. میدانی ، سادات ، سیدحسن، (۱۳۸۱)، بررسی صلاحیت قانون‌گذاری شورای امنیت با تأکید بر تصمیمات شورا پس از جنگ سرد (پایان‌نامه اخذ درجه کارشناسی ارشد از دانشگاه تهران).
۱۰. ترجمه فارسی گزارش دبیرکل ملل متحد، ص ۵.
۱۱. مجمع عمومی سازمان ملل متحد، گزارش شماره ۴۸/۹۳۵/الف، ۶ مه ۱۹۹۴.
۱۲. مرکز اطلاعات سازمان ملل متحد در تهران، اعلامیه هزاره ملل متحد، ۱۳۷۹، ص ۳ و ۴.
۱۳. غالی، پطروس ، (۱۳۷۷)، «تکاپوی جهان شمولی: تأملاتی بر حقوق بشر»، دکتر اردشیر امیرارجمند، مجله تحقیقات حقوقی، شش ۲۱ و ۲۲..

۱۴. هنجی، سیدعلی، حقوق بین‌الملل عمومی (۲) (جزوه درسی)، تهران، دانشگاه شهید بهشتی.
۱۵. گودوین گیل، گای اس.، (۱۳۷۹)، انتخابات آزاد و منصفانه در حقوق و رویه بین‌المللی، سیدجمال سیفی و سیدقاسم زمانی، تهران - مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی، ص ۱۳ و ۱۴.
۱۶. صفایی، سیدحسین، (۱۳۶۷)، «مداخله در امور کشورهای دیگر از دیدگاه حقوق بین‌الملل»، مجله حقوقی دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، شماره ۹.
۱۷. شفیعی، محمدرضا، (۱۳۷۵)، «بررسی مشروعیت دخالت‌های نظامی بشر دوستانه از دیدگاه حقوق بین‌الملل»، (۱۳۷۵)، مجله حقوقی دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، ش ۲۰.
۱۸. اکبری، سیدمحمد، (۱۳۷۸)، «اصل عدم مداخله»، مجله پژوهش حقوق و سیاست، ش.
۱۹. عباسی، علیرضا، محسن حریری، امیر چیتیان، (۱۳۸۰)، منشور سازمان ملل متحد و اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری، تهران، نشر به‌دید.
۲۰. ضیایی بیگدلی، محمدرضا، (۱۳۸۰)، «نگرشی نو به مفهوم مداخله بشردوستانه»، مجله پژوهش حقوق و سیاست، ش ۵.
۲۱. فیوضی، محمدرضا، (۱۳۶۶)، «اختلافات ایالات متحده - نیکاراگوئه در دیوان بین‌المللی دادگستری»، مجله حقوقی دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، ش ۸.
۲۲. مقتدر، هوشنگ، (۱۳۷۸)، مداخله انسان‌دوستانه مورد کوزوو، مجله سیاست خارجی، سال ۱۳.
۲۳. گیوم، زیلیر، (۱۳۸۰)، «دخالت انسان‌دوستانه و حقوق بین‌الملل»، دکتر همایون حبیبی، مجله پژوهش حقوق و سیاست.
۲۴. اسکندری زنجانی، منیژه، (۱۳۸۲)، «بخش پیرامون مداخله بشردوستانه از دیدگاه حقوق بین‌الملل»، مجله سیاست خارجی.

ب. خارجی:

1. Dusko , Prosecutor V. Tadic, decision on the depence motion on jurisdiction, icty, Appeal Chamber, Para 29.
2. United Nations, (1984), "Study by the Secretary-General on Popular Participation in its various forms as an Important factor in Development and in the Full Realization of Human Right, UN Doc. E/CN.4/1985/10.
3. Encyclopedia of Public international Law, vol.3.
4. ICJ Rep, 1987, Para 205.
5. Casses, A. "Exiniwia ius oritur: Are we moving towards international legitimation of forcible humanitarian countermeasures in the world community?" www.egil.org/Journal, Vol.1, No.1, com.htm.